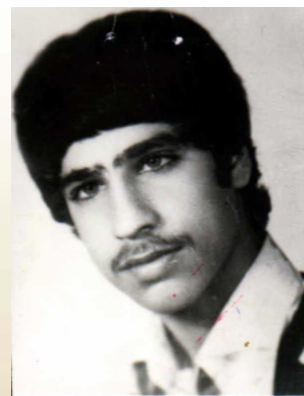


# بسم الله الرحمن الرحيم زندگینامه شهید فرزاد مرادی



شهید فرزاد مرادی به سال ۱۳۴۱ در یک خانواده مذهبی در خرمشهر به دنیا آمد، او در تمامی طول عمر کوتاه  
لیکن پر بار خود عشقی عمیق نسبت به مستضعفان جامعه در خود احساس میکرد و پیوسته تلاشهای خود را در  
جهت رفع این استضعاف چه از جهت مادی و چه از جهت فرهنگی متمرکز می نمود. دوران کودکی او در  
کوچه های داغ و گرم خرمشهر طی شد اما نه مثل همه. او از همان کودکی پسری کنجگاو و باهوش بود و دوست  
داشت نسبت به مسائل مختلف اطراف خود تفکر کند. هنگامی که روانه مدرسه و فرا گرفتن درس شد هوش  
عجیب و قدرت فراگیری او باعث تعجب همگان بود. این زمان مصادف بود با آشنایی او با شهید قیم  
یکی از جوانان مبارز شهر. دوران دبستان را همراه با شهید قیم به فراگیری قرآن و آشناسدن به معارف  
حیات بخش آن معطوف داشت و در سال چهارم دبستان خانواده او متوجه شدند که شهید فرزاد مرادی  
قرآن را در خانه با صوتی دلنشین زفرمه میکند و عشقی عجیب نسبت به آن ابراز میدارد. در دوره راهنمایی،  
او به جز کتابهای درسی کتب دیگری را نیز مطالعه می کرد. همین امر باعث گشت که خانواده اش علت  
را از او بپوچانند لیکن او کتابهای خود را از دید خانواده اش پنهان می نمود روی جلد اغلب کتابهای که او  
مطالعه میکرد نوشته شده بود ع- سزواری (دکتر علی شیرینی) پس از طی دوره راهنمایی فرزاد وارد  
دبیرستان یاندر خرمشهر شد، ورود او به دبیرستان مصادف با شروع انقلاب اسلامی ایران بود او چنانچه  
انتظار می رفت به همراه سایر محصلین، بمطکرو آگاه خود سهم خویش را در راپیمائیها و تظاهرات به خوبی ادا نمود

همچنانکه انقلاب پیروز شد و پس از پیروزی سازمانها و گروههای فرصت طلب سیاسی، همچون قارچ سمی یکی پس از دیگری شروع به ظهور نمودند و بسیاری از افراد، همسن و سال فرزاد به علت تشنگی فکری و ناآگاهی نسبت به مایهت این گروهها و همچنین جو مخزنی که پس از انقلاب به وسیله این گروهها در سطح جامعه به وجود آمده بود جذب آنها شدند. شهید فرزاد مرادی نیز که از مدت قبل از شروع انقلاب اسلامی علاقه وافرنسبت به اسلام و قرآن و پیاده شدن احکام آنرا داشت تحت تاثیر جو پس از انقلاب، به دنبال گروه و سازمانی می گشت که بتواند نیازهای فکری او را برآورده کند و در همین بین به علت تبلیغات وسیع و ظاهر اسلام نمایانه و مظلوم نمایانه سازمان منافقین خلق جذب این سازمان گشت و گرایش او به حدی بود که علاوه بر کلاس های درسی و ورزش کاراته که مورد علاقه بسیار او بود در کار گروهی سازمان شرکت میکرد در سال سوم دبیرستان به دنبال یک سری اختلافات با اولیاء مدرسه او را از دبیرستان مربوطه اخراج کردند و او تحصیلات خود را در دبیرستان دیگری ادامه داد و علت اخراج ایجاد کسری، تحریک محصلین و عدم اطاعت از اولیاء دبیرستان عنوان شده بود، پس از مدتی به علت آگاهی یافتن نسبت به مایهت این گروه منافق و مشاهده عملکردهای ضد اسلامی آن و همچنین برخورد با حقایق تکان دهنده در طول جنگ کم کم به صداقت این گروه شک کرده تا آنجا که اعتقادش نسبت به سازمان ۱۸۰ درجه تغییر کرده و خود از مخالفان و افشاگران سرسخت آن میگردد. با شروع جنگ تحمیلی با هجوم نیروهای کافر لشی به شهر حمزه آفرین خر مشرفرزاد نیز که در دفاع از وطن اسلامی اش احساس مسئولیت میکرد در آتش نشانی خر مشرف خدمت مشغول و برای خاموش کردن مناطق و خانه ها، نخلستانها و بازار و هر محلی که بر اثر اصابت گلوله های توپ و خمپاره دشمن به آتش کشیده میشد، همراهی سایر برادران آتش نشانی اقدام میکنند

لیکن پس از مدتی آتش نشانی خرمشهر نیز هدف خمپاره های دشمن قرار گرفته و تخلیه می شود او به جمع گروه مقاومتی که در مسجد اصفانیهای خرمشهر تشکیل گردیده بود پیوسته و به جنگ دشمن کافر می پردازد. در طول جنگ و درگیری های خرمشهر که بانفوذ ارتش مزدور عراق به داخل شهر شدت گرفته بود او به همراهی سایر برادران به خوبی استقامت و پایداری نموده و رشادتهای فراوان از خود نشان میدهد، اتفاقاتی که طی این مدت برای او پیش می آید مسائلی را برای او روشن نمود و باعث میگرد که پرده های که ذهنش را نسبت به حقایق و مسائل انقلاب مستور داشته بود به یکباره کنار رفته و در حقیقت جنگ به گفته امام برای او «نعمتی» گردد تا به حقایق مسلم دست پیدا کند یکی از جریانات از این قرار است، او طبق تلقینات سازمان منافقین خلق تنها دشمن و ابر قدرت را امپریالیسم آمریکا می دانست و ابر قدرت شوروی را برای انقلاب اسلامی مآخضی به حساب نمی آورد تا اینکه در ۱۷ مهر ماه سال ۵۹ از طرف گروهی که در مقابل دشمن مزدور میخکندند به دلیل اینکه گروه فاقد بی سیم بوده علت ورزیدگی به عنوان رابط و مسئول مجاز به خبر انتخاب میگرد به این صورت که هر دستور را که میسر میدهد سریعاً به افرادیکه نزدیک دشمن هستند برساند بعد از یک ساعتی که مسئول انجام این کار میگرد به نزد افراد گروه برگشته و چنین می گوید، این بیسیم روسی صحبت میکند و من چیزی نمی فهمم.

از همین جا بود که اولین جرقه تردید در ضمیر بیدار او درخشیدن گرفته و از نزدیک با حقایق جدیدی آشنا می شود که برایش تازگی داشت و باعث میگرد که به مواضع سازمان مجاهدین خلق شک کند او به خوبی دست جنایتکار ابر قدرت شوروی را در تهنیز و کمک به ارتش آمریکایی عراق یافته و به نقش آن در کشتار و سرکوب مردم آزاده نواح جهان پی برد. بعد از این آگاهی او بعد گسترده تری یافته و افق های جدیدی مقابل

چشمانش کشوده می شود سرانجام پس از روزها نبرد بی وقفه علیرغم رشادتها و شهامتها و شهادتهای فراوان  
 باوران حسین در کربلای خرمشهر به علت نابرابری مطلق نیروها که تنها سلاح سنگینشان را آر-پی-جی  
 تشکیل میداد شهربه دست غول کافر یعنی اشغال می شود. در جریان جنگ فرزاد، دوستانش و همزمان  
 عزیز و والائی را از دست میدهد جمشیدپناهی، محمد احمدی، ابراهیم علامه، اکبر جابرین، نصرت الله  
 منوچهری، سعید یاسین، حسین حاجی شاه، سامی حسن زاده، اکبر بلندی، محمود دشتی، سید بشیر نزاری،  
 و آخرین یاور شهید محمد تقی عزیزیان از جمله کسانی بودند که در راه اسلام و قرآن و امام عاشقانه جنگیدند و  
 سرانجام شہرت شہادت را بی ریا و خالصانه نوشیده و در جوار حق منزل گرفته. فرزاد نیز در بیعت با  
 یاران خود و عہدی که با خدا بسته بود، پیمان پابرجا و استوار ماند و سرانجام نیز به آنان پیوست بعد از سقوط و  
 اشغال خرمشهر توسط ارتش متجاوز یعنی او به همراه سایر افراد گروه، آنروز که می رفت تا آبادان نیز به  
 سر نوشت غم انگیز خرمشهر دچار گردید برای شکستن محاصره آبادان و عقب راندن نیروهای متجاوز  
 بعث که بدون آبادان نفوذ کرده بودند به جبهه ذوالفقاری میرود محاصره آبادان توسط ارتش اسلام شکسته  
 اما هنوز جرثومه بیانی از افراد باقیمانده دشمن درون نخلستانها و خانه های کنار جاده آبادان - ماهشهر مستقر بودند  
 در یک شیخون متورانه و برق آسای رزمندگان اسلام آخرین بقایای نفرات دشمن نیز به عقب رانده  
 شده و جاده حاکی آزاد میگردد و صبح تا سو حاصل ۵۹ فرزاد و همزمانش بر جنازه های دشمن سرود فتح و  
 پیروزی را سرمیدهند با وجود اینکه در آن عملیات چهارترکش خمپاره به بدن او اصابت می کند ولی جبهه  
 ذوالفقاری را ترک نکرده و تنها اجازه پانسمان مختصری را میدهد. سرانجام در دی ماه سال ۵۹ بعد از حدود  
 دو ماه که حضور خود را در جبهه ذوالفقاری ضروری نمی بیند آن محل را ترک کرده و در فروردین سال ۶۰ به

عضویت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خرمشهر در آمده و در جهت محرمی به فعالیت های سکر سازی و کار های عملیاتی می پردازد پس در خرداد همان سال به جهت کوچی منتقل و مدت یک ماه و اندی را در آن محل میگذراند پس از آن برای دیدن یک دوره کوتاه مدت تفنگ ۱۰۶ میلیمتری انتخاب میشود در این دوره بود که او بفکر افتاده و تصمیم میگیرد تحصیلات خود را در جهت ادامه داده و در امتحانات شهریور سال چهارم نظری بطور متفرقه شرکت کند جزوه های درسی را نیز تهیه مینماید اما پس از آن به علت جونا مساعد محیط برای ادامه تحصیل علیرغم میل باطنی مصمم میشود که جهت راه مدت یکسال ترک گفته و پس از اخذ دیپلم مجدداً به جهت بازگرد به دنبال این تصمیم او به قم رفته و مقدمات لازم را نیز برای ثبت نام انجام داده و مجدداً به جهت باز میگردد، اما این بار فرزند نگرانی خاصی را در خویش احساس میکند و این (ترک جهت) نقطه ای او را آرام نمی گذارد و مشورت هایی که با برادرش میگرد به او چنین میگفت که، من اگر در دبیرستان هم باشم فکرم در جهت خواهد بود و فکر نمیکنم خارج از اینجا قادر به درس خواندن باشم: در ۲۰ شهریور ۶۰ او به یک باره تصمیم میگیرد که جهت راترک کوید اما به وسیله یکی از همزمانش مطلع میگردد که یک حمله وسیع علیه دشمن برای شکست صد در صد محاصره آبادان در پیش است، از خوشحالی در خود نمیکنند چنین میگوید (در حمله شرکت میکنم و اگر زنده ماندم بعد از حمله برای رفتن به دبیرستان جهت راترک می گویم). در ۲۵ شهریور سال ۶۰ او به همراه تنی چند از دوستانش از جانب سپاه خرمشهر به سپاه آبادان معرفی گشته تا در این طرح شرکت کنند و مدت یازده روز برای آشنائی با منطقه به خط مقدم جهت اعزام میگردند شهید فرزاد نیز به علت تجربه یکساله خود در جنگ به عنوان فرمانده یک دسته ۲۲ نفره متکفل از برادران سپاه و بسیج و سرباز انتخاب شده و از اول مهر ماه هر شب به همراه سه نفر از همسگانش برای شناسائی مواضع دشمن به نزدیکی

سنگرهای دشمن رفته و گزارشات و مشاهدات خود را در سنگر با سایر افراد دسته در میان میگذارد و می‌کند و می‌محل  
تیربارهای دشمن را کاملاً شناسائی کرده و راه نفوذ در شب حمله را بسیار دوستانش مطرح میکند سرانجام شب  
حمله فرا میرسد و قلب‌های رزمندگان اسلام از شوق حمله به تپش درمی‌آید قبل از حمله همه چیز برای  
شهادت او گواهی میداد. دو ماه قبل از آن به برادرش گفته بود که میخواهد پاسدار شود برادر شهید میگوید که آن  
روز احساس کردم سخن کلام و چهره برادرم پیدا بود که شهید خواهد شد ساعتی به حمله مانده بود که او ساعت پدر  
شهیدش را که به یادگار نزد خود داشت تحویل برادرش داده و روبرو دوستانش میگوید بچه با دوستی را فراموش  
نکنید و پنجشنبه با به من سر برنید پس از گفتن این جمله قرآن را که بازمی‌کند میخواند  
ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون.

دو تپش به او میگوید فرزند شهید می‌شوی در جواب فرزند با سخن آرام و مطمئن میگوید میدانم. هنگام  
خدا حافظی با دوستانش با بنجدی متین میگوید ما رقیم، غروب چهارم همراه تمامی رزمندگان اعم از  
برادران سپاه و مسجد و ارتش شهادتین بر لب و ذکر خدا بر قلب آماده شدند تا ضربه نهایی را بر پیکر فرسوده  
دشمن فرود آورند همه خشابها پر شد، نارنجکها در جای خود قرار گرفت و اسلحه با همه روغن کاری شده آماده  
برای حمله میسیم با روشن سکوت... سکوت... سکوت... تا نکجا آهسته آهسته جلو آمدند و در کمین گاه با  
جای گرفتند آخرین لحظه‌های روز نیز به پایان رسید... اذان مغرب... نماز جماعت... آماده برای  
حرکت... آخرین وصیتها... سکوت... راه مهاجر... چه زیبا بود آن شب. در دل سیاهی شب  
حرکت آغاز شد تنها صدای تپش قلبها و زمزمه آیه و جملات من بین ایدیم سدا به گوش میرسد دشمن هنوز  
متوجه نشده بود تا لحظات دیگر خواب خوش او تبدیل به کابوس خواهد شد ناگهان تیربارهای دشمن سینه

بیابان را نشانه گرفت و فریاد یا مهدی یا مهدی سربازان امام زمان بیکر منحوس خصم را به لرزه در آورد .  
هر جا را که دشمن سگر خود قرار می داد و سلیک می کرد نابود میشد و در یک یورش با فریاد دشمن سگن الله  
اکبر بانارنجک به سگر های دشمن حمله ور شد و بعد از اندک مدتی اولین خاکریز دشمن سقوط کرد و فرزاد که بار  
یکسال جنگ را بردوش خود داشت و از جنگ های خانگی تجربه بسیار آموخته بود به سایر همزمانش ندا داد که  
جلوتر نروند و خود برای پاک سازی سگر های تصرف شده دشمن به داخل خاکریز آنها پرید پس از پرتاب  
چند نارنجک درون سگر های دشمن و انهدام آنها در یک درگیری رودر رو با یکی از مزدوران بعضی همزمان  
با به دک و اصل کردنش مورد اصابت رگبار آن مزدور قرار گرفته و از ناحیه پیشانی گلوله ای به مغزش  
اصابت میکند و بالیک به فریاد بل من ناصر نصرنی حسین علیه السلام به خیل شهدای پیوندد.

روحش شاد و روانش گرامی باد